



■ نگران نباشین رفقا! ارتفاع رو کم می‌کنم و بعد، هاله حفاظتی رو روشن می‌کنم. سقوط راحتی خواهیم داشت!
 دکتر پارسا با صدای بلند پرسید: کجا؟! وسط دریا؟!
 ادواردو نگاهی به دستگاه موقعیت‌یاب انداخت. سپس از پنجره به بیرون نگاه و گفت: نه، مرکز ژم.
 هوارو در یک حرکت شیرجه مانند به سمت زمین رفت. ناگهان هوارو با شدت تمام لریزد. کابین هوارو چند بار دور سر افراد تیم چرخید و در نهایت، همه تکان‌ها تمام شد. آن‌ها در یکی از خیابان‌های شهرم سقوط کرده بودند.
 شهر آن طور که در خبرها گفته شده بود به خوبی تخلیه نشده بود. روبات که سریع‌تر از همه از هوارو پایین آمده بود، به سمت آن‌ها دوید و گفت: موقعیت ما امن نیست. دستور بفرمایید.
 حافظ گفت: باید سریع‌یه هوارو پیدا کنیم. ما رو به نزدیک‌ترین فروشگاه هوارو ببر.
 افراد همه پشت سر روبات شروع به دویدن کردند. اما ناگهان متوجه چند سرباز شدند. سربازها آن‌ها را دیدند و دستور ایست دادند. اما روبات که جلوتر بود، یکباره به سمت آن‌ها شلیک کرد. فرانس گفت: عجب روبات احمقیه‌ها! باید اجازه می‌داد ما ادما خودمون مسأله رو حل کنیم.

روبات همان‌طور که می‌دوید، ناگهان گلوله‌ای به سینه‌اش خورد و از کار افتاد. یک روبات جنگجوی ژمی، از سمت دیگر خیابان آن را هدف قرار داده بود. همه با فریادهای دو سرباز به سمت آن‌ها برگشتند. فریاد زدند: اسلحه‌تون رو بندازین!
 همه سلاح‌ها را روی زمین گذاشتند. سربازها بعد از چند لحظه مکث، خوب ظاهر افراد را نگاه کردند. یکی از آن‌ها به آرامی روی لباس‌ها خیره شده بود و به دیگری هم اشاره کرد تا آرم‌ها را ببینند. آن‌ها ناگهان طوری که انگار بین افراد دستگیر شده دنبال فرد خاصی برگردند. به آن‌ها نگاه کردند و نگاه‌شان روی چهره دکتر پارسا قفل شد. ناگهان اسلحه‌هایشان را غلاف کردند. گروه را شناختند. چیزی بلند بلند گفتند که ادواردو ترجمه کرد: الان تیتراول هم‌رسانه‌ها و خبرها در جهان، شما این چهره افراد تیم غرق در تعجب شد. حافظ گفت: چطور؟!



افراد همه پشت سر روبات شروع به دویدن کردند. اما ناگهان متوجه چند سرباز شدند. سربازها آن‌ها را دیدند و دستور ایست دادند. اما روبات که جلوتر بود، یکباره به سمت آن‌ها شلیک کرد.